



▲ موزه گرمابه و تاریخ شهر جاجرم



▲ رباط قره بیل، کاروانسرای بین راهی که قدمت آن به دوران صفویه می‌رسد

گزارشی از استان خراسان شمالی

بسیار سفر باید

اشاره

گروه خبرنگاری «رشد آموزش علوم اجتماعی» این بار به استان خراسان شمالی به مرکزیت بجنورد اعزام شد. این استان به مساحت ۲۸۴۳۴ کیلومترمربع، پس از مصوبه دولت در سال ۱۳۸۳، از خراسان بزرگ جدا و به استانی مستقل تبدیل شد. خراسان بزرگ قبلاً دربردارنده سه استان خراسان شمالی، رضوی و جنوبی که پس از تصمیمات کارشناسانه دولت‌مردان، اکنون به صورت استانی‌هایی مستقل اداره می‌شوند.

استان خراسان شمالی به حق گنجینه فرهنگ‌هاست. ترکیبی از اقوام تات و کرد و ترک و بلوچ و ترکمن که به آرامش در کنار هم زندگی می‌کنند و با یکدیگر مرادات بسیار صمیمانه‌ای دارند.

در این سفر سه موضوع کلی را مدنظر داشتیم: مسائل کتاب‌های درسی، مسائل آموزش و پرورش و پدیده‌های اجتماعی ویژه استان. گزارش حاضر نگاهی کلی به مجموع این سفر دارد.

چو ایران نباشد تن من مباد.

برای درک واقعیت باید در موقعیت قرار گرفت. مشاهده‌ای عمیق داشت و به ثبت و ضبط آن پرداخت. بدین منظور ما نیز بار سفر بستیم؛ چون می‌دانستیم: «بسیار سفر باید تا پخته شود خامی».

دکتر همدانی، مدیر داخلی مجله «رشد آموزش علوم اجتماعی» با توجه به شاخص‌هایی، استان خراسان شمالی، این گنجینه فرهنگ‌ها را برگزیده بود. صبح جمعه همان‌طور که قول داده بودم، زودتر از ساعت مقرر داخل سالن ترمینال ۴ فرودگاه مهرآباد حاضر شدم. منتظر ماندیم آقایان دشتی و اردوخانی و خانم خرقانیان هم از راه برسند. آشنایی‌ها صورت گرفت و هواپیما رأس ساعت ۶:۴۵ دقیقه صبح آسمان تهران را به مقصد آسمان بجنورد، مرکز استان خراسان شمالی، ترک کرد.

در خانه معلم در خیابان «تربیت» بجنورد ساکن شدیم. در انتهای راهرو اتاقی تمیز و باصفا بود که به من و خانم خرقانیان تعلق گرفت. قرار بر این شد که هر روز جلسه‌ای در



▲ مقبرهٔ بار محمد خان شادلو سردار مفخم - حاکم بجنورد که در دوران قاجار به ساخته شده است



▲ قلعهٔ جلال الدین یکی از برجسته‌ترین قلعه‌های نظامی خراسان شمالی



▲ استاد عیسی بخشی - پایانه‌ای بر حدیث "بخشی گوها"

تا پخته شود خامی

مریم معینی فر

کوهستان که به دست مردم منطقه و به سبک معماری باغ ایرانی - اسلامی ساخته شده بود.

آخرین خبر: چه کسی جواب گوست؟!

چون تاکسی به سختی پیدا می‌شد، من و خانم خراقانیان سوار خودروبی شدیم که فقط ظرفیت دو نفر را داشت و بقیه وسیلهٔ نقلیهٔ دیگری سوار شدند. در راه از راننده که همراه با خانواده‌اش بود، تشکر کردیم. از شهرشان و از توجه شهرداری به شهر هم تمجید کردیم.

خانمی که ظاهراً خواهر خانم راننده بود، گفت به تازگی به خاطر اتفاقی که افتاده است، مردم از دست شهردار به شدت شاکی هستند. به دلیل بارش تگرگ و گرفتگی راه آب‌ها و بازبودن دریچهٔ وسط خیابان، آب بالا آمده و امکان دیدن دریچهٔ باز هم میسر نبود. متأسفانه مادری با فرزندش به درون راه آب سقوط کردند و جان باختند. سر دوراهی امام علی پیاده شدیم. هر قدر به راننده اصرار کردیم، پولی بابت کرایه نگرفت. خداحافظی کردیم و منتظر تاکسی برای خیابان تربیت شدیم.

سالن ترتیب داده شود تا از برنامهٔ بعدی و کم و کیف خبرها گزارشی شفاهی به دکتر بدهیم و این‌گونه نیز از نقطه‌نظرات یکدیگر آگاه شویم. رابط ما با آموزش و پرورش منطقه، آقای وحدانی، مردی با قامت متوسط و کمی پهن‌شانه و با ظاهری متین و محبوب بود که ادب را در هر شرایطی حفظ می‌کرد. اما عکاس مجله، آقای معتمدی، اهل نیشابور که با اتوبوس به بجنورد آمده بود، از هواپیما می‌ترسد و راه‌های دراز را با اتوبوس یا قطار طی می‌کند. شنیدم که نورسیده‌ای بیمار دارند. برای سلامتی نازنین زهرا، همگی در دل دست‌نیز به سوی معبود دراز می‌کنیم و شفای او را عاجلانه خواستار می‌شویم.

اماکن دیدنی

برای صرفه‌جویی در وقت، بعد از ظهر جمعه سری به تالار آیینه و عمارت مفخم زدیم که هر دو مکان به‌دلیل تعطیلی روز جمعه بسته بودند. از آن‌جا به مکان دینی و زیبای «بش قارداش» به معنای «پنج برادر» رفتیم؛ پارکی بزرگ در دل



نماهایی از روستای ترکمن نشین جَرگلان - در مرز ایران و ترکمنستان - خراسان شمالی



زوج خوشبخت

وسيله‌ای که سوار شدیم بسیار تمیز بود و روکش‌های نارنجی داشت. نتوانستیم لب به تمجید سلیقه‌راننده باز نکنم. همسر راننده که جلو نشسته بود، به لهجهٔ بجنوردی گفت: «ماشاله بگید، یه وقت شوهرم چشم نخوره.» و این‌گونه سر صحبت باز شد. آقا اهل شمال کشور و به روایت خود بهشت ایران بود و خانم اهل بجنورد. در کنار یکدیگر به خوشی و سعادت‌مندی سالیانی دراز روزگار گذرانده و راضی از زندگی‌شان بودند. نزدیک خانهٔ معلم پیاده شدیم و آقای دکتر را دم در خانه منتظر دیدیم.

میزگرد دانش‌آموزی

با آقای اکبرزاده، معاون اداره که همکاری صمیمانه‌ای برای تنظیم ملاقات‌ها و تدارکات و ملزومات در جهت تحقق اهدافمان داشتند، ملاقات کوتاهی داشتیم. ایشان با چهره‌ای پر از لبخند اهداف مجله را از زبان دکتر همدانی شنیدند و گزارشی اجمالی از استان ارائه دادند. با هماهنگی انجام شده به «دبیرستان نمونهٔ مردمی دخترانهٔ نرجس» در شهر بجنورد رفتیم.

در میزگردی با حضور دانش‌آموزان و معلمان مدرسه، مسئلهٔ قومیت‌ها در شهر مطرح شد. همگی از جمله دبیران به «روابط صمیمانهٔ بین قومیت‌های مختلف» اشاره کردند و گفتند در استان مخصوصاً بجنورد، به دلیل تجمع قومیت‌ها در کنار یکدیگر، این موضوع امری معمول تلقی می‌شود و مشکلی در این زمینه پیش نیامده است. دانش‌آموزان از ارزش‌گذاری براساس نمره گله داشتند و آن را مانعی برای فهم بهتر دروس، مخصوصاً علوم اجتماعی می‌دانستند. به علاوه، از این‌که رشتهٔ علوم انسانی مهجور واقع شده و ارزش واقعی آن نمود پیدا نکرده است، گله‌مند بودند.

ناهنجاری اجتماعی

از ناهنجاری‌های جامعه پرسیدیم. همگی متفق‌القول از اعتیاد گفتند؛ غولی بی‌شاخ و دم که آهسته می‌خزد و ویران می‌کند. علت اصلی آن را نامهربانی خانواده و ناتوانی‌شان در ارتباط با جوان‌ها ذکر کردند. در دسترس و ارزان بودن مواد مخدر، نزدیکی به کشور افغانستان و تبلیغ مثبت را از دیگر علل گرایش به مواد مخدر برشمردند. دربارهٔ تبلیغ مثبت سؤال شد، پاسخ دادند: «در سطح دانشگاه‌ها از مواد مخدر به عنوان دارویی برای شب‌زنده‌داری در شب‌های امتحان استفاده می‌شود.»

دبیر خوش ذوق

اما باریک‌بینی یکی از دبیران خوش ذوق بجنوردی درباره قومیت‌ها جالب بود. خانم محمدی، دبیر تاریخ، در دقایق اضافه و پایانی کلاس از بچه‌ها می‌خواهد لطیفه‌ای تعریف کنند. با توجه به تنوع قوم‌ها در کلاس، دانش‌آموزان سعی می‌کنند هویت قومی خود را برتر و سایر هویت‌ها را پایین‌تر جلوه دهند. بعضی از آن‌ها یکدیگر را دست می‌اندازند و عیب‌های طرف مقابل را مضحکه می‌کنند. اما معلم تیزبین به این مطلب پرنغز اشاره می‌کند که آگاه‌ترین، پر تلاش‌ترین و سیاسی‌ترین افراد کسانی هستند که مورد تمسخر قرار می‌گیرند و چون در جامعه افرادی تأثیرگذار هستند، برای کم جلوه‌دادن نقششان آن‌ها را انگشت‌نما و تحقیر می‌کنند. با حرف‌های خانم محمدی نهال دوستی بچه‌ها پیوندی عمیق می‌خورد و گل خنده بر لبانشان آشکار می‌شود. با دبیران و دانش‌آموزان دبیرستان نمونه مردمی نرجس خداحافظی کردیم و راهی خانه معلم شدیم.

مردمان صریح‌الهیجه

ساعت هشت صبح وسیله نقلیه در خیابان تربیت و در کنار خانه معلم حاضر بود. قرار بود زودتر برویم، اما نشد. با یک دست‌گناه ون سفید رنگ به سمت «شیروان» حرکت کردیم. ساعت حدود ۹:۲۰ دقیقه بود که به اداره آموزش و پرورش شیروان رسیدیم. آن‌چه در کنار اداره خودنمایی می‌کرد، مسجد جامع شیروان بود که کاشی‌کاری فیروزه‌ای آن چشم‌ها را نوازش می‌داد. تمامی کارشناسان از دیر آمدنمان گله داشتند، اما چه باید می‌کردیم، گاهی پیش‌بینی‌ها درست از آب در نمی‌آیند.

گله‌گذاری اجتماعی

برای صرفه‌جویی در وقت به دو گروه تقسیم شدیم تا مصاحبه‌ها سریع‌تر انجام گیرند. اهداف مشخص و تعریف شده بود و سؤالات نیز با توجه به هدف در ذهنمان سیلان داشت. در مورد قومیت همگی اتفاق نظر داشتند که هیچ‌گونه تضاد فرهنگی بین قوم‌ها وجود ندارد و در جوار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیزی دارند. آقای شیرنژاد، کارشناس ارشد خانواده، علت این یکپارچگی را اعتقادات قومی مردم می‌دانستند. در بحث پدیده‌های اجتماعی، معضل اصلی را اعتیاد و علت آن را بی‌کاری ذکر کردند.

آقای یاسین جیران، سرگروه تاریخ و مدرس دانشگاه، یکی از عوامل صمیمیت قوم‌ها را با هم بودن، و شیعه بودن آن‌ها می‌داند و این که تفاوت قومیتی روز به روز کم‌رنگ‌تر می‌شود تا جایی که دیگر هیچ‌گونه تفاوتی نمی‌توان دید.



▲ آستانه مقدسه امامزاده حمزه الرضاعی



▲ چهار تاقی تیموری، صاحب بقعه را عبد خواجه از سرداران امیر تیمور گورکانی می‌دانند



▲ آرامگاه خواجه علی بن مهزیار از اصحاب خاص امام محمد تقی (ع) - مربوط به دوره ایلخانی



شکست شیروان

آقای ملکی، کارشناس علوم اجتماعی، از موضوعی سخن گفت که تأثرمان را بیشتر کرد: اعتیاد بین دانش آموزان. ایشان معتقد است آموزش و پرورش در این خصوص نمی تواند کار مؤثری انجام دهد. مشکل در کتاب های درسی است که مشکلات اجتماعی منطقه را تبیین نمی کنند و در واقع در این زمینه کتاب مخصوص هر منطقه طراحی نشده است. هم چنین، دوگانگی فرهنگی و مهاجرت از روستا به شهر را از عوامل دیگر اعتیاد جوانان می داند.

شیروان روزگاری شهری صنعتی بوده است. کارخانه قند آن در خاورمیانه بی نظیر و مشهور بود که اکنون ورشکست شده است. شیروان کارخانه الیاف، اسفنج و کشت و صنعت نیز داشته است که الان هیچ کدام را ندارد. «سیاست زدگی» که به صورت پنهان می خزد و ویران می کند، در این جا نیز اتفاق افتاده و شیوع پیدا کرده است.

اعتیاد سنتی و صنعتی

آقای خادم، کارشناس ارشد علوم اجتماعی، به اعتیاد سنتی و صنعتی اشاره می کند. وی معتقد است که اعتیاد سنتی چندان مشکلی ایجاد نمی کند و مشکل اساسی اعتیاد صنعتی است. ایشان دید فرهنگی افراد و نزدیکی به مرز را عوامل مهمی می داند.

خاری دیگر در پیکره اجتماع

کارشناسان و دبیران شهرستان شیروان سن پایین ازدواج، مهاجرت و تجمعات را از جمله علت های طلاق در منطقه دانستند. شنیدن برخی ناهنجاری ها سخت و دشوار است. لذا در حالی که سعی می کردم تندی لحنم را پنهان کنم، پرسیدم نکته های مثبت شهرستان شیروان کدام اند. پاسخ این بود: ظرفیت بزرگی فرهنگی و استعداد های خلاق. از دبیران و کارشناسان، از این که وقت گران بهایشان را در اختیار گذاشتند و صمیمانه پاسخ گوی سؤالاتمان بودند، تشکر کردیم و اداره را به مقصد دبیرستان دخترانه دیگری ترک کردیم.

مهاجرین روستایی

در «دبیرستان شبانه روزی دخترانه»، با بچه های پایه دوم انسانی در اتاق ورزش، اتاقی دنج و کوچک، صمیمانه دور هم حلقه زدیم و به صحبت نشستیم. خوش بختانه بچه ها از وضعیتشان در خوابگاه راضی بودند؛ راضی تر از این که به شهر مهاجرت کرده بودند. مهاجرت برای تحصیل باعث شده بود اجتماعی تر شوند و مستقل عمل کنند. هر چند در سال اول حضورشان، بی عدالتی ها و تحقیرهایی را تحمل کرده بودند، ولی اکنون در وضعیت خوبی بودند.

حرف اصلی دانش آموزان مهاجرماندن علوم انسانی، عدم فهم کتاب علوم اجتماعی و معضل اجتماعی را غول اعتیاد و تفاله آن طلاق، بیکاری و... بود. دغدغه شان بیکاری بعد از اتمام درس و ترس از انحراف در دانشگاه.

آشخانه

در «مانه و سملقان» به مرکزیت «آشخانه» که از نظر سرسبزی و زیبایی در نوع خود بی نظیر بود، با استقبال گرم و صمیمی مدیر و کارشناسان اداره مواجه شدیم. در این شهر مدیر اداره، آقای عابدی، از پیشرفت تحصیلی بچه ها، رابطه بسیار خوب شیعه و سنی و مشکلات ریز و درشت همانند شهرهای دیگر سخن گفت. ایشان گفتند طرحی به اجرا درآمده است به نام «روزی به یاد دیروز» که در



▲ ارگ نظامی آما دوشن



▲ بقعة امزاده ابراهیم که مربوط به دوره تیموری می باشد

بود که شغل مناسبی پیدا کنند تا در آینده کمک خرج خانواده باشند. اما تمام سعی‌شان هم این بود که به نحو احسن درس بخوانند و این‌گونه جواب‌گوی زحمات خانواده باشند.

شام آخر

در شب پایانی اقامت‌مان در استان، آقای وحیدی، مدیرکل آموزش و پرورش به همراه معاون‌شان، آقای اکبرزاده، قدم رنجه فرمودند و به خانه معلم آمدند. آن‌چه دیده و شنیده بودیم، تک به تک گفتیم و ایشان نیز با جان دل گوش کردند و راهکارهای خود را شرح دادند. این راهکارها جاده‌ای است که همگان باید در آن قدم بگذارند و برای سربلندی فرزندان میهن‌مان و در واقع برای به سرانجام رساندن آن‌چه بر گرده‌مان است، ادای تکلیف کنیم چرا که بنی آدم اعضای یک پیکرند.



بخشی از مقبره یار محمد خان شادلو سردار مفتح - حاکم بجنورد که در دوران قاجار به ساخته شده است



میدان امام علی (ع) - استان خراسان شمالی

بزرگداشت یکی از دبیران بازنشسته است. کلاس درسی با حضور دانش‌آموزان دیروز برپا شده بود و جالب بود وقتی فهمیدیم، شهردار شهر هم جزو دانش‌آموزان دیروز بوده است. جای خالی ۳ شهید بزرگوار هم با صدای «حاضر» همه دانش‌آموزان قدیم در رسم حضور و غیاب پر شد. این نشان از پیوندی عمیق در دل‌ها داشت؛ چه زنده و چه حاضر در پیشگاه الهی.

آقای عابدی می‌گوید شهر آشخانه با ۲۳۰۰۰ نفر جمعیت، مرکز شهرهای مانه و سملقان است. در این شهر اهل تسنن سعی دارند جمعیتشان را با جمعیت شیعه برابر کنند، به همین دلیل جمعیت رو به افزایش است. این شهر روی گسل زلزله قرار دارد و به‌خاطر نزدیکی به استان گلستان، هنگام خشک‌سالی دچار آتش‌سوزی می‌شود. آشخانه تمدن ۵۰۰۰ ساله دارد.

مانه و سملقان شهر اول ورودی استان گلستان و منطقه‌ای پهلوآن خیز است. مردمان آن دارای تعصبات قومی و حماسی هستند.

و اما راز

«راز» جایی بسیار دیدنی و زیبا، سرسبز و آرام است. برای من شگفت‌انگیز بود که چرا چنین مناطقی زیبایی هنوز کشف نشده‌اند. شاید نام‌گذاری آن هم به همین سبب باشد؛ رازی پنهان و دست‌نیافتنی. حتماً به راز سری بزنید، شاید راز آفرینش را بیابید.

در شهر زیبای راز همانند مکان‌های دیگر استان، دستانمان را به گرمی فشردند و ما نیز در سایه لبخند مهربانشان به قصه غم‌ها و شادی‌هایشان دل سپردیم. آقای هاشمی، مدیر اداره شهرستان راز، از افتخارات منطقه‌شان گفتند: موفقیت دانش‌آموزان در سطح علمی، افزایش سطح سواد دختران ترکمن و ایجاد مدارس شبانه‌روزی. آن‌چه که بیش از همه اهمیت داشت، وحدت قومی و مردمی در سایه اعتقاد به خداوند باری تعالی در جهت افزایش سطح فرهنگی و علمی بود. ما نیز برایشان آرزوی موفقیت کردیم و با جمعی از کارشناسان، اداره را به مقصد «دبیرستان پسرانه شبانه‌روزی غلامان» ترک کردیم.

غلامان

در دبیرستان پسرانه شبانه‌روزی غلامان پای صحبت تنی چند از پسران نشستیم. آن‌ها از دوری خانواده‌هایشان ناراحت بودند و دوست داشتند به هر نحوی شده، کمک حال خانواده‌هایشان باشند؛ چه در برداشت محصول و... پسرها دوست نداشتند سربار خانواده باشند و تمام ذهنشان مشغول این موضوع